

فصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره پانزدهم، زمستان ۱۳۸۸: ۱-۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۹/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۰۸/۱۱

سنخ‌شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی

ابوالفضل خُری*

چکیده

این مقاله، سنخ‌شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی و واژگان مرتبط با آن، مانند خبر و حدیث را از برخی ژانرهای روایی از قبیل افسانه، اسطوره و گزارش‌های تاریخی بررسی و تحلیل می‌کند. بر این اساس ابتدا به لزوم تبارشناسی این ژانرها اشاره می‌شود و سپس، تبار واژگان اصلی مرتبط با واژه قصص قرآنی در پرتو اشاره به آیات و منابع معتبر بررسی می‌شود. همچنین نویسنده در ادامه، به سنخ‌شناسی وجوه تمایز قصص قرآنی از افسانه، اسطوره، قصه عامیانه و گزارش‌های تاریخی می‌پردازد. با این توجه انواع قصص قرآنی گرچه در نقل داستان و در داستان‌پردازی ممکن است با این گونه ژانرهای روایی مرز مشترک جزئی پیدا کنند، یک نکته مسلم است و آن اینکه این داستان‌ها از هر سنخی باشند، از جانب خداوند بر قلب پیامبر وحی شده است، پس امکان ناراست و خرافی بودن آنها به تمامی منتفی است.

واژه‌های کلیدی: قصص قرآنی، روایت‌شناسی، خبر، حدیث، روایت، اسطوره، افسانه، گزارش‌های تاریخی.

مقدمه

نیک آگاهییم که بخش عمدهٔ تعلیم و دستورات قرآنی از رهگذر شگردهای ادبی عموماً و ابزار و فنون قصه‌سرایی و حکایت‌پردازی و ادبیات داستانی‌روایی^۱ به ویژه، انتقال می‌یابد. جونز می‌نویسد: «این قصه‌ها هرچه نباشند، داستان‌اند و بنابر تعریف، عبارتند از گزارش انسان‌هایی که با یکدیگر تعامل دارند و در موقعیت‌های گوناگون طیف گسترده‌ای از عواطف و احساسات خود را ابراز می‌دارند» (جونز، ۱۹۹۳: ۴۱). از یک سو، نکتهٔ تامل برانگیز و گفتنی این است که در قرآن، وجوه ادبی و دین‌شناختی بر هم نقش شده‌اند و این امر از این حقیقت ناشی می‌شود که قرآن برای ارائهٔ پیام عمدتاً هدایتی و دین‌شناختی خود، از شگردهای زبانی- ادبی شامل صنایع ادبی (تشبیه، استعاره، تمثیل، صنایع کلامی، تصویر و تصویرپردازی، کنایه، طعنه، طنز) و از شگردهای داستان‌پردازی (زمان، مکان، آغازهای چندگانه، داستان در داستان، مکالمه، شخصیت‌پردازی و انواع آن، زاویهٔ دید/ کانونی‌شدگی و بازنمایی گفتار و اندیشه) فراوان بهره می‌برد (میر، ۱۹۸۸: ۵۰). پرداختن به تمامی این جنبه‌ها در این مجال نمی‌گنجد و خود بحثی گسترده لازم دارد.

در این جستار، از دیدگاه روایت‌شناسی، به سنخ‌شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی و واژگان کلیدی مرتبط، (از قبیل افسانه، اسطوره و گزارش‌های تاریخی) می‌پردازیم. چه نیک می‌دانیم از جمله عوامل کژفهمی قصص قرآنی این است که داستان‌های قرآنی را در معنای عام و بشری کلمه به کار می‌برند و ویژگی‌های ادبیات بشری از جمله تخیل و قصه‌بافی را بدانها نسبت می‌دهند. حال آنکه قصص قرآنی- همان‌گونه که خواهیم گفت- با قصه‌های بشری فرق دارد و یکی دانستن آنها از جمله علل کژفهمی‌های حاصل پرداختن به قصص قرآنی است. این یکسان‌پنداری سبب شده است که قصص قرآنی تا حد قصه‌های بشری تنزل پیدا کند و آن‌گونه که شایسته و بایسته است مورد توجه جدی قرار نگیرد. بنابراین، در این جستار پرسش اصلی این است که به چه ترتیب قصص قرآنی و انواع آن به همراه واژگان مرتبط مثل خبر و حدیث، در رویکرد روایت‌شناختی، از سایر ژانرهای روایی مثل افسانه، اسطوره و گزارش‌های تاریخی متمایز می‌نماید.

1. narrative fiction

پیشینه بحث

تاکنون قصص قرآنی از زوایا و مناظر گوناگون بررسی شده و مراجعه‌ای گذرا به منابع کتاب‌شناختی گواه این امر است. اما نکته اینجاست که قصص قرآنی از دیدگاه رویکردهای جدید از جمله رویکرد روایت‌شناختی چندان که باید مطرح نشده است. این نکته به معنای نادیده گرفتن تلاش‌های با ارزشی نیست که در زمینه قرآن پژوهشی صورت گرفته (برای نمونه، ر. به آثار آیت اله معرفت و آیت اله جوادی آملی از میان خیل صاحب‌نظران)، اما حقیقت این است که هنوز کاری درخور و مبتنی بر نقد و نظریه‌های جدید انجام نشده است. جدیدترین مقاله از آن حری (حری، ۱۳۸۷) است که آن هم البته نقاط ضعفی دارد و مهم‌ترین ضعف آن این است که بسیار کلی است و نگارنده امیدوار است با انتشار کتابی در این زمینه این ضعف را برطرف کند. علی‌ای حال، بحث رویکردهای جدید به قرآن در ابتدای قرن بیستم و با نوشتن چند رساله در دانشگاه الازهر مصر آغاز شد. امین الخولی (۱۸۹۵-۱۹۶۶) چهره پیشرو این جریان است. خولی معتقد است که رویکرد ادبی به قرآن تنها رویکردی است که می‌تواند تقلید ناپذیری یا اعجاز زبانی قرآن را تبیین کند. بحث خولی این است که پذیرش قرآن از جانب اعراب بر این پایه استوار بود که اعراب، قرآن را در مقایسه با متون بشری، در جایگاهی عالی‌تر و برتر می‌نشانند. از این رو، خولی نتیجه می‌گیرد که رویکرد ادبی به قرآن باید جایگزین رویکردهای مذهبی-دین‌شناختی، فلسفی، اخلاقی، عرفانی و... شود (ابو زید، ۲۰۰۳: ۸). رساله دکتری محمد احمد خلف اله با عنوان *الفن القصصی فی القرآن الکریم* (۱۹۴۷) زیر نظر امین الخولی به بحث رویکرد ادبی به قرآن بیشتر وسعت می‌بخشد. این رساله با نظرات موافق و مخالف بسیاری رویارو شد (ابوزید، همان). در زبان فارسی نیز تاکنون مقاله‌ها و به ویژه رساله‌های دانشگاهی بسیاری درباره علوم قرآنی و خاصه قصص قرآنی در زبان فارسی به نگارش در آمده است که کتاب‌شناسی آنها در آثار مختلف آمده است. خراسانی در مقاله خود به ۵۵ کتاب درباره قصص قرآن اشاره کرده است (خراسانی، ۱۳۷۱). هاشم زاده این میزان را تا ۴۰۵ مقاله و کتاب افزایش داده است (هاشم زاده، ۱۳۷۲). صادق پور نیز به ۴۶۵ مقاله، کتاب و رساله دانشگاهی درباره قصص قرآنی اشاره کرده است (صادق پور، ۱۳۷۶).

بحث و بررسی

در زبان عربی، واژگانی گوناگون با واژه داستان و روایت هم‌ارزند. قصص، سیره، حدیث، حکایت، سمر، خرافه، اسطوره، روایت، نادره، خبر، افسانه و مثل از آن جمله است. از این میان واژگان «قصص»، «مثل»، «حدیث» و «خبر» در قرآن بسامدی بالاتر دارند. این واژگان با واژه قصص همپوشانی زیاد دارند اما نکته اینجاست که این واژگان و به ویژه قصص قرآنی به منزله ژانری ادبی، از سایر ژانرهای ادبیات بشری (از جمله ادبیات عربی پیش از اسلام) از قبیل افسانه، اسطوره و گزارش‌های تاریخی متمایزند. در زیر ابتدا گذرا به قصه در ادبیات عربی پیش از اسلام و سپس به تبارشناسی واژگان قصص، خبر، نبأ، حدیث و روایت اشاره و آنگاه، سنخ‌شناسی قصص قرآنی و وجوه تمایز قصص قرآنی از ژانرهای روایی بشری را بررسی می‌کنیم.

ادب عربی پیش از اسلام

منظور از ادب عربی هم آثار ادبی است و هم فن نویسندگی. از ادبیات عربی و به ویژه شعر جاهلی در بسیاری از منابع سخن به میان آمده است. از آن جمله می‌توان به حنا الفاخوری (الفاخوری، ۱۳۶۱)؛ بهروز (بهروز، بی‌تا)؛ اسکندری و عنانی (اسکندری و همکاران، ۱۳۷۸) اشاره کرد. این آثار درباره گذشته ادبیات عربی صحبت کرده‌اند اما روی سخن‌شان بیش‌تر با شعر عربی است. البته از نثر نیز سخن به میان آورده‌اند اما به نثر داستانی کم‌تر پرداخته‌اند. الفاخوری می‌نویسد: «ادب قدیم عربی از داستان‌های طولانی نیز خالی است» (الفاخوری: ۳۰). سی. آ. نالینو (در مالتی فدوا، ۱۹۸۵) سیرت‌کوینی واژه ادب را از سنت جاهلیت تا زمان حاضر بررسی می‌کند. از دیدگاه سنتی، ادب عبارت از تعلیم و تربیت صواب و نیز تحصیل در یکی از حوزه‌های دانش است. در مجموع، از نظر نالینو، ادب در سنت جاهلی دو کاربرد ویژه دارد: اخبار تر و تازه و لطیف از تمام حوزه‌های دانش و نیز آثار نظم و نثر که در نهایت ظرافت و دقت به نگارش در آمده‌اند. شارل پله ادب را در سه حوزه نزدیک به هم ادب اجتماعی، ادب اخلاقی و ادب روشنفکرانه جای داده است (همان). از این رو، دسته‌ای از آثار ادبی نظم و نثر در قالب آثار داستانی به ویژه قصه قرار می‌گیرند. عبدالعزیز عبدالمجید قصه را

عبارت از نقلِ صرفِ یک وضعیت، رابطه، کلام، خبر، روایت و متل می‌داند (همان). از میان کتاب‌های جدید، شریف در کتاب *القصة فی القرآن* (شریف، ۲۰۰۲) ابتدا قصه و انواع آن را تعریف می‌کند و سپس عناصر اصلی قصه‌ها را توضیح می‌دهد. شریف، قصه را بیان اندیشه‌ای در ذهن نویسنده یا عاطفه‌ای شعله‌ور برای مخاطب تعریف می‌کند. نویسنده سپس انواع قصه را به دو گروه تالیفی و ترجمه‌ای تقسیم می‌کند (همان: ۴۱). برخی قصه‌های تالیفی عربی، خاستگاه تاریخی دارند. قهرمانان این قصه‌ها واقعی‌اند و در دوره‌ای تاریخی به وقوع پیوسته‌اند (مثل داستان عنتره و مجنون لیلی). قصه‌های ترجمه شده نیز عبارتند از *هزار و یکشب* و *کلیله و دمنه*. از حیث زمانی، برخی قصه‌ها چون قصه عنتره بن شداد و ذکر جنگاوری‌های او در زمان جاهلیت رخ داده‌اند. نقل است که پس از مرگ عنتره، قصه پردازان در وصف شجاعت‌ها و جنگاوری‌های او افسانه‌ها ساختند و قصه‌ها بافتند و کتاب داستان او در چند جلد پدید آمد. «کتابی که محققان فرنگ آن را ایلید عرب نام نهاده‌اند» (الفاخوری، ۱۳۶۱: ۱۲۶). نیز قصه‌های فلسفی و علمی مثل قصه حی بن یقظان و رساله الغفران از این قبیل است. حکایت‌های عامیانه و داستان‌ها و نکات ظریف در قالب فکاهه، خرافه و ... که بدانها قصه‌های اخباری می‌گویند از این نوع است. همانگونه که خواهیم گفت قصص قرآنی از این قصه‌ها و بافته‌های خیالی ادب عربی پیش از اسلام به تمامی متمایز است.

تبار واژه قصص

قصص از ریشه ق.ص.ص. مصدر ثلاثی مجرد، قَصَّ، یَقْصُ، قَصّاً و قَصَصاً آمده است (اشرفی، ۱۳۸۲: ۸۵). اصل معنای آن را قطع و بریدن گفته‌اند (همان). در *قاموس قرآن* قرشی آمده است:

«قصص (بفتح ق، ص) سرگذشت و تعقیب و نقل قصه. مصدر و اسم هر دو آمده است. ... راغب آنرا جمع دانسته و گوید: قصص اخباری است پی‌جوئی و پیروی شده. اصل قص و قصص بمعنی پی‌جوئی است.... در مجمع و اقرب و مصباح گفته: «قصّ الخبر» یعنی سرگذشت را آنطور که بود حکایت کرد. وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ

... قصصا در آیه بمعنی پی‌جوئی و اتباع اثر است و آن مصدر است
در موضع حال، تقدیرش «یقضآن الاثر قصصا» می‌باشد یعنی
گفت: آن همان است که می‌جستیم و پی‌جویانه بنشانه قدمهای
خویش باز گشتند» (قرشی، ۱۳۷۱، ج: ۶: ۱۱).

جوادی آملی قصص را سیر متوالی معنا می‌کند (جوادی، ۱۳۷۲: ۵). در فارسی،
قصص را «برگفتن قصه» یا «از پی کسی فراشدن»؛ «قصه برداشتن و بر پی رفتن»؛ و
یقض را «بر می‌گوید» یا «بر پی می‌رود»، معنا کرده‌اند (همان: ۸۶). حسینی قصه را
پی‌گرفتن یا پی‌گرفته اثر پیشین» معنا کرده است (حسینی، ۱۳۷۷: ۳۱). از دیگر سو،
واژه قصص را جمع قصه نیز در نظر گرفته‌اند. از این حیث، قصه با افسانه، حکایت،
اسطوره و واژگانی از این سنخ، همپوشانی دارد. قصه در اصل واژه‌ای عربی است و به
تعبیر میرصادقی به آثاری که در آنها بر حوادث خارق‌العاده بیش‌تر از تحول و پرورش
اشخاص، تأکید می‌شود؛ قصه می‌گویند (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۴). در قصه، ماجرا عمدتاً
بر محور حوادث خلق الساعه می‌گردد تا اشخاص داستانی و این امر البته در قصص
قرآنی که در آنها اعمال و کنش اشخاص مهم‌تر است؛ مصداق ندارد. واژه قصه را نیز در
معنای خبر، حدیث، بخشی از کلام، آنچه نوشته شود، شأن، داستان، حال، کار، سخن و
رمان به کار برده‌اند (پروینی، ۱۳۷۹: ۸۹). از دیگر معانی قصه، چیدن موی است. موی
پیشانی را قصه نیز گفته‌اند. «در این معنی، قصه به گونه‌ای مجازی یعنی زیباترین بخش
از کلام مانند موی سر که در پیشانی زیبایی ایجاد می‌کند. در قرآن کریم احسن
القصص یعنی بهترین قصه‌ها یا بهترین نوع قصه‌گویی» (تمیم‌داری، ۱۳۷۹: ۱۹). درباره
این واژه حرف و حدیث فراوان است و همین امر باعث شده این واژه را هم در معنای
اسم و هم مصدر به کار برند. جوادی آملی می‌نویسد قصص مفرد است و نه جمع یعنی
زیباترین قصه‌ها... احسن القصص مفعول مطلق نوعی است یعنی بیان قصه به بهترین
نحو (جوادی، ۱۳۷۲: ۸). واژه قصص هفت بار در قرآن کریم آمده است که شش بار به
صورت اسم و در معنای داستان، حکایت، خبر، سرگذشت و مانند آن و یک بار هم به
صورت مصدر و به معنای پی‌جویی و دنبال کردن اثر آمده است (آل عمران/ ۶۲؛ اعراف/
۱۷۶؛ یوسف/ ۳ و ۱۱۱؛ قصص/ ۲۵؛ کهف/ ۶۴):

در تفسیر نور ذیل آیه ۶۲ سوره آل عمران آمده است:

«داستان‌هایی که بر سر زبان‌هاست، بر سه نوعند: (۱) رمان‌ها، افسانه‌ها و اساطیری که بر پایه خیال بوده و غیرواقعی هستند. (۲) داستان‌های تاریخی که گاهی راست و مستند و گاهی آمیخته با دروغ و امور نادرست هستند. (۳) رویدادهایی که از زبان وحی به ما رسیده‌اند، بر اساس حق هستند. داستان‌های قرآنی، همه از این نوع هستند و در آنها وهم، خیال، دروغ و نادرستی راه ندارد» (قرآنی، ۱۳۸۲، جلد دوم: ۷۹).

از نوع اول، به ادبیات داستانی روایی، از نوع دوم به روایت تاریخی و از نوع سوم به روایت/ داستان قرآنی تعبیر می‌کنیم. آیت اله طالقانی در پرتوی از قرآن ذیل همین آیه می‌نویسد: «القصص (به فتح قاف) به معنای مصدری یا مفعولی، (به کسر قاف) جمع قصه: بررسی و پی‌جویی حوادث برای رسیدن به واقعیات و شناخت: به راستی این آیات همان بیان پی‌جویی حق است» (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۵: ۱۷۵). در ترجمه میزان ذیل آیه ۱۷۶ سوره اعراف آمده است: «"فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ" کلمه "الْقَصَصَ" مصدر است، و به معنای "اقتصاص قصصا داستان بگو داستان، گفتنی" است و ممکن هم هست اسم مصدر و به معنای "اقتصاص القصص داستان کن این قصه را" بلکه تفکر کنند و در نتیجه برای حق منقاد شده و از باطل بیرون آیند» (موسوی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۴۳۵). نیز در همین تفسیر ذیل آیه سوم سوره یوسف آمده است:

«پس "قصص" به معنای قصه و "أَحْسَنَ الْقَصَصِ" بهترین قصه و حدیث است، و چه بسا بعضی گفته باشند که کلمه مذکور مصدر و به معنای اقتصاص (قصه‌سرایی) است، و هر کدام باشد صحیح است، چه اگر به معنای اسم مصدر (خود داستان) باشد، داستان یوسف بهترین داستان است، ... و اگر به معنای مصدر (قصه‌سرایی) باشد باز هم سرائیدن قصه یوسف به آن طریق که قرآن سروده بهترین سرائیدن است (شیوه روایتگری)^۱، زیرا با

اینکه قصه‌های عاشقانه است طوری بیان کرده که ممکن نیست کسی چنین داستانی را عقیف‌تر و پوشیده‌تر از آن بسراید» (همان، ج ۱۱: ۱۰۲).

آنچه از قصص قرآنی پیداست این است که از خرافی و افسانه‌ای بودن به دوراند؛ جوادی آملی قصص قرآنی را قصص دینی نامیده و آن را از سایر قصه‌ها متمایز می‌داند: «سایر قصه‌ها ممکن است یک مبدأ خیالی داشته باشند؛ خیال‌انگیز باشند؛ لذا اسطوره می‌شوند، افسانه می‌شوند، داستان بی‌اصل می‌شوند و مانند آن. ولی قصه دینی مبدأ عقلی و شهودی و قلبی دارند؛ در مرحله خیال مجسم می‌شود و غیره» (جوادی، ۱۳۷۲: ۶).

پس، قصص قرآنی، قصه به معنای متعارف کلمه نیستند؛ بلکه قصه دینی‌اند که از عقل و قلب نشأت می‌گیرند تا به مرحله خیال می‌رسند سپس به مرحله صورت رسیده در گفتن، نوشتن و یا رفتار ظهور می‌کنند (همان). اما از آنجا که از زندگی اشخاص واقعی و تاریخی، سرگذشتی را گاه ممتد و پیوسته و گاه منقطع و بریده بریده، ارائه می‌دهند، داستان در معنای نقل حوادث و رخداد‌های واقعی و تاریخی است از آنچه بر عده‌ای رفته است (مردمان گذشته) و آنچه بر مردمان خواهد رفت (حوادث آینده نزدیک یا دور).

از دیگر سو، در روایت‌شناسی میان «آنچه به واقع اتفاق افتاده» (محتوای روایت) و چگونگی نقل «آنچه اتفاق افتاده» (شکل روایت)، تمایز وجود دارد. ریشه این تمایز به تمایز سوسور میان زبان^۱ و گفتار^۲ و به تمایز فرمالیست‌های روسی میان ماده خام داستان/ طرح اولیه^۳ و پی‌رنگ/ طرح نهایی^۴ برمی‌گردد. در روایت‌شناسی واژگان زیاد و گاه مشابهی بر این تمایز تاکید می‌کنند. اما، تمامی روایت‌شناسان در به‌کارگیری این اصطلاحات با هم اجماع نظر ندارند. برخی دو مؤلفه را به سه مؤلفه با عناوین مختلف تعمیم می‌دهند. ماده خام/ پی‌رنگ مورد نظر فرمالیست‌ها، معادل "داستان/ متن" و

1. langue
2. parole
3. fabula
4. sjuzet

"عمل روایت" در نظر ریمون-کنان و تولان است (تولان، ۱۳۸۳)، "متن و عمل روایت" ریمون-کنان، هر یک معادل جنبه‌ای جداگانه از "گفتمان" مورد نظر سیمور چتمن است. واژه "histoire" ژنت و میکی بل (در تولان) معادل واژه "داستان" مورد نظر ریمون-کنان و واژه "recit" ژنت (در تولان) و میکی بل، معادل واژه «عمل روایت» ریمون کنان و تولان است. از نظر میکی بل، روایت سه سطح دارد که سطح قصه^۱ در بطن سطح داستان قرار می‌گیرد. از این رو، هر روایت داستانی دو جزء داستان^۲ و متن^۳ دارد. داستان، مواد خام و دستمایه اولیه اثر است: رشته‌ای از حوادث که به لحاظ گاهشمارانه پشت سر هم ردیف شده است. متن، چگونگی نقل دستمایه اولیه اثر است. به زعم ریمون-کنان «داستان» در قالب چکیده یا برساخت، سر راست در اختیار خواننده قرار نمی‌گیرد و فقط متن است که تنها جنبه محسوس و شیء مانند روایت کلامی است» (همان: ۷)، در یک کلام، داستان شامل رخدادها و نیز افرادی است که رخدادها را تجربه می‌کنند و دست به انجام کنش می‌زنند. حال آنکه، طرح نهایی گفتمان متن‌روایی، چگونگی عمل روایت است. همان گونه که گفتیم برخی متن، گفتمان و طرح نهایی را با روایتگری برابر می‌داند. در قصص قرآنی خواننده با طرح نهایی قصص یعنی متن داستانها رویاروست. به دیگر سخن، داستان و سرگذشت زندگی پیامبران، سیری گاهشمارانه دارد و شامل حوادث اصلی و فرعی فراوان است. این حوادث یکجا و به صورت گاهشمارانه نیامده است بلکه عمدتاً در چندین سوره ذکر شده‌اند. از این رو، خواننده ابتدا با متن قصص رویاروست که در آیات و سوره‌های مختلف آمده است (سطح متن/ سیوژه یا طرح نهایی). سپس، خواننده با کنار هم قراردادن تکه‌های مختلف متون داستانها که در سوره‌های گوناگون پراکنده است، به داستان یا سرگذشت اصلی دست پیدا می‌کند. در رویکرد روایت‌شناختی، آنچه اهمیت زیاد دارد، چگونگی و شیوه پرداخت نهایی داستان در قالب متن است که در قصص قرآنی تجلی یافته است. از این رو، خود قصص قرآنی به همین ترتیبی که در قرآن ذکر

1. Histoire

2. Story

3. Text

شده‌اند، با متن‌روایی/ سیوژه/ طرح نهایی و حتی سطح سوم یعنی روایت و عمل روایتگری متناظر است. طرفه اینکه، شمول معنایی واژه قَصص قرآنی به گونه‌ای است که هم شامل طرح اولیه و هم طرح نهایی و هم روایتگری می‌شود. در مجموع، به نظر می‌آید که واژه قصص می‌تواند ما به ازای سطوح داستان (نقل حوادث) و متن^۱ (چگونگی نقل حوادث یا همان پی‌رنگ) مورد نظر برخی روایت‌شناسان^۲ قرار گیرد، چه هم معنای داستان و هم معنای اقتصاص (چگونگی نقل داستان و شیوه روایتگری) را دارد. در واقع، واژه قصص قرآنی به طرز کارآمد و شگفت هر سه معنای داستان، پی‌رنگ و نیز شیوه روایتگری را یکجا در خود دارد. پروینی می‌نویسد: «از این نظر که خواننده قصه و داستان را پی‌گیری می‌کند، واژه قصص مصدری است که به جای اسم به کار رفته است» (پروینی، ۱۳۷۹: ۹۱). اشرفی معتقد است قصص به صورت مصدر، «بدیع‌ترین اسلوب و بهترین طریق و عجیب‌ترین نظم» است (اشرفی، ۱۳۸۲: ۸۷). در مجموع، پروینی پنج محور برای ماده «قص» در قالب فعل، اسم و مصدر در نظر می‌گیرد: جستجو و پی‌گیری کردن؛ خواندن، برگرفتن و بازگو کردن؛ بیان کردن و شرح دادن؛ قصه، داستان و سرگذشت و گزینش و انتخاب بخشی از سرگذشت و سرنوشت. به نظر می‌آید محورهای اول و سوم با ماده خام/ طرح اولیه/ فابولا یا در کل، سطح داستان مورد نظر روایت‌شناسان و محورهای دوم و پنجم به ترتیب با سطح متن/ سیوژه/ طرح نهایی/ پی‌رنگ و روایتگری متناظرند، چه خواننده در این سطوح ابتدا گزینشی از داستان و سرگذشت را به همان ترتیب که نویسنده (در اینجا، خداوند) «بیان کرده و شرح داده» است، می‌خواند و سپس با «جستجوی و پی‌گیری ذهنی»، داستان اصلی را می‌سازد. اشرفی این محورها را به زبانی دیگر بیان می‌کند:

«قصص در نگاه قرآن عبارت است از بیان ماجراهای گذشته از حیث عبرت گرفتن و آن پی‌گیری و بیان یک حقیقت از زوایای گوناگون (شیوه روایتگری) در جهت شکوفایی انسان از بعد هدایتی آن می‌باشد. لذا (قرآن) در صدد بیان یک ماجرا به تمامی

1 - text

2 - narratologists

نمی‌باشد و از این رو، در گزارش (سطح متن در واژگان روایت‌شناختی) ماجرا (رخداد‌های روایت) یکسره گزارش {نقل} نمی‌شود...» (اشرفی، ۱۳۸۲: ۸۹).

در مجموع، آنچه در قصص قرآنی مهم جلوه می‌کند؛ حادثه پردازی و قصه‌بافی در معنای متعارف کلمه نیست؛ بلکه چگونگی نقل حوادث به طرزى موجز و هنرمندانه است با رعایت عمده نکاتی که در ادبیات داستانی جدید مرسوم است: رعایت ایجاز و تصریف در بیان که از ویژگی‌های سبکی قرآن است و این امر از جمله مواردی است که برای نمونه، در قصه‌های کتاب عهدین چندان رعایت نشده است.

تبار واژه حدیث

واژه کلیدی دیگر، واژه «حدیث» از ماده حَدَثَ به معنای ایجاد شدن از نو است. در قاموس قرآن «حدوث: بوجود آمدن که قهرا توأم با تازه بودن است. حدیث هر چیز تازه‌ای است خواه فعل باشد یا قول. آنروز اخبار خود را حکایت کند چون حکایت، گفتار تازه است» (قرشی، ۱۳۷۱، ج. ۲: ۱۱۱). به سخن و گفتار هم حدیث گویند چون طرحی نو در انداختن و خلق چیزی است که پیش‌تر نبوده است. از این حیث، به نظر می‌آید با داستان و درست بگوییم با متن / پی رنگ / طرح نهایی که طرحی نو در انداختن است، قرابت معنایی دارد. در آیات بسیاری از قرآن نیز از حدیث به قصص و داستان و خبر تعبیر شده است (برای نمونه آیات ۱۰-۹ سوره طه).

در این آیات، حدیث به معنای قصص و داستان (سوره زاریات ۲۵-۲۴) و یا متن باصطلاح روایت‌شناسان، آمده است.

واژه کلیدی دیگر، «نبأ» است که در معنای خبر، سرگذشت و داستان نیز به کار می‌رود و در قرآن برای «ریشه آن، ۸۱ واژه» وجود دارد (اشرفی: ۹۰). «البته گاه وقایع قرآن در گذشته دور رخ داده‌اند، که در قرآن با تعبیر سرگذشت انبیاء از آنها یاد شده است» (حسینی، ۱۳۷۷: ۳۲). به هر جهت، این واژه و مشتقات آن در قرآن معنای «خبر و آگاهی دادن» دارد و داستان و سرگذشت را هم القاء می‌کند (همان). که از این قبیل می‌توان به آیات ذیل اشاره کرد: (برای نمونه، مائده / ۲۷؛ اعراف / ۱۷۵؛ قصص / ۳).

از این رو، قصص به معنای پیگیری و نیز داستان و داستان‌گویی، هرگونه خبر از اقوام پیشین است که قابل پی گرفتن و دنبال کردن است. حسینی معتقد است قرآن خبر دادن‌های زمان آینده را قصه نمی‌نامد، بلکه از آن به «اخبار» تعبیر شده است (حسینی، ۱۳۷۷: ۳۳). در واژگان روایت‌شناختی، از این اخبار به روایت ماقبل^۱ یاد می‌کنند (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۱۲۴). واژگان دیگری در معنای قصص و داستان در قرآن به کار رفته است که پرداختن به آنها در این مجال نمی‌گنجد. از آن جمله است مثل که در قالب تمثیل، تشبیه، استعاره یا دیگر صنایع ادبی در قرآن ظهور و بروز پیدا می‌کنند. حسینی ضمن اشاره به نظریه‌های گوناگون درباره قصه‌های قرآن، قصه‌های تمثیلی را از انواع قصص قرآنی معرفی می‌کند (حسینی، ۱۳۷۷: ۶۵).

تبار واژه روایت

واژه کلیدی دیگر، روایت است. این روایت که با واژه الروایه عربی هم‌نام است، واژه‌ای است که به زعم آبوت ریشه آن به واژه کهن gna در سانسکریت برمی‌گردد که به معنای دانستن^۲ است سپس از طریق زبان لاتین وارد زبان انگلیسی شده است که دو معنای: دانستن^۲ و گفتن^۳ (آبوت، ۲۰۰۲: ۱۰). این تبارشناسی، دو وجه واژه روایت را نشان می‌دهد. روایت، ابزاری جهان شمول برای دانستن و گفتن، برای معرفت‌اندوزی و نیز بیان معرفت است. از این حیث، قصص قرآنی نوعی معرفت‌اندوزی و مطالعه ساختار و کارکردهای آن نوعی بیان معرفت است. جالب اینکه، واژه قصص هم به معنای داستان و پیگیری داستان و هم نحوه بیان داستان آمده است. در اینجا ضروری است داستان، روایت، گفتمان روایی، فابولا و سیوژه را از هم بازشناسیم. آبوت معتقد است:

منظور کلی از داستان همان است که ما آن را روایت می‌نامیم. واژه

گفتمان‌روایی نیز همین مشکل را دارد، به ویژه وقتی که روایت را

عبارت از تمام شیوه‌های انتقال داستان در نظر بگیریم. شماری از

1 - anterior narration

2 - gnarus

3 - narrow

صاحب‌نظران ترجیح می‌دهند که به جای داستان و گفتمان روایی از تمایز میان فابولا/ طرح اولیه^۱ و سیوژه/ طرح نهایی^۲ استفاده کنند (ر.ک به زیر). اما همان‌گونه که سیوژه به نحوه آرایش رخدادها در روایت اشاره می‌کند، شمولیت کمتری نسبت به گفتمان روایی دارد. مابه‌ازاهای دیگر برای سیوژه، **موتوس**^۳ یا **میتوس**^۴ ارسطو و نیز واژه دیرآشنای **پی رنگ** است (همان: ۱۶).

به رغم تفاوت‌های واژگان‌شناختی، آنچه عجالتاً و به‌ویژه در خصوص قصص قرآنی مهم است؛ این است که روایت عبارت است از بازنمایی رخدادهایی که برای مشارکین در زمان و مکانی مشخص رخ داده است. از دو دیدگاه می‌توان به روایت نظر افکند. یکی، روایت به منزله ژانری ادبی و دیگر، روایت به منزله سازه‌ای زبان شناختی. قصص قرآنی این هر دو ویژگی را دارند. همان‌گونه که گفته‌اند هر چیزی که داستانی را در هر شکل و محتوا، تعریف کند، روایت نام دارد. در واقع، عامل مشترک میان همه روایت‌ها در داستانی است که تعریف می‌کنند. از دیدگاه زبان‌شناختی، روایت، گفتاری است که از مجموعه‌ای از صورت‌ها یا قواعد زبانی ساخته می‌شوند و نظریه یا دستور زبان روایت، مطالعه نظام‌مند ساختار اجزای متشکله روایت‌هاست. بنابراین، هر آنچه داستانی را بازگو کند یا نمایش دهد، روایت نام دارد و نقل حوادث بدین معنی است که روایت‌ها در برهه‌ای زمانی و به صورت متوالی و پیوسته روایت می‌شوند. این تعریف، مسأله‌ای دیگر را نیز به میان می‌آورد: مراد از عمل روایت/ روایتگری چیست؟ ریمون کنان خاطر نشان می‌کند: «واژه روایتگری اشاره دارد به: (۱) فرایند ارتباط که در آن فرستنده روایت را در قالب پیام برای گیرنده ارسال می‌کند و (۲) ماهیت کلامی‌رسانه که پیام را انتقال می‌دهد» (ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۲). البته عمل روایت/ روایتگری به این دو جنبه محدود نمی‌شود. در یک کلام، روایتگری به شیوه و چگونگی نقل داستان (شامل رخدادها، اشخاص و موجودات) در سطح متن روایت است که برخی از روایت‌شناسان آن را با طرح

-
- 1 . fabula
 - 2 . sjuzet
 - 3 . muthos
 - 4 . mythos

نهایی / پی رنگ / سیوژه یکسان می‌دانند. اکنون، روایت داستانی چیست؟ روایت داستانی، جهانی برساخته از زبان است و همانگونه که خواهیم گفت داستان یا برساخت زمانمند، مستلزم کنش است و کنش نیز از رخدادها ناشی می‌شود و رخداد نیز اتفاق می‌افتد یعنی از حالت و وضعیتی به حالت و وضعیتی دیگر تغییر می‌کند و این تغییر، مستلزم گذشت زمان است. توالی پیوسته حالت‌ها، توالی رخدادها را ایجاد می‌کند و روایت داستانی عبارت است از توالی رخدادها در بطن محور زمان. حال، رخدادها یا به نظم گاهشمارانه یا علی / معلولی یا هر دو، با هم ترکیب شده و خرد توالی‌ها را ایجاد می‌کنند؛ خرد توالی‌ها نیز، کلان توالی‌ها و کل روایت داستانی نیز از به پیوستن کلان توالی‌ها بر ساخته می‌شود. بررسی نظام حاکم بر روایت‌های داستانی در حیطه نظریه و دستور زبان روایت و / یا روایت‌شناسی ادبیات داستانی مطرح می‌شود. در این جستار، روایت‌های قرآنی، نظام‌هایی زبانی‌اند که از دستور زبانی روایی تبعیت می‌کنند.

سنخ‌شناسی قصص قرآنی

همانگونه که گفتیم، قرآن خود را کتاب قصه به معنای متعارف کلمه معرفی نمی‌کند. به دیگر سخن، هدف قرآن قصه‌پردازی صرف نیست، بلکه داستان را از جمله یکی از ابزارهای کارآمد بیانی در کنار سایر ابزارهای زبانی و بلاغی برای تبیین اهداف و مقاصد الهی و دین‌شناختی در نظر می‌گیرد. از این رو، دسته‌بندی یا به اصطلاح، سنخ‌شناسی انواع و اقسام ادبی بدان گونه که در ادبیات بشری و یا حتی کتب عهد عتیق و جدید مرسوم است، در قصص قرآنی متداول نیست. به دیگر سخن، معیارهایی که بر دسته‌بندی این گونه آثار ادبی حاکم است، با موازین قصص قرآنی فرق دارد. از این رو، قرار دادن قصص قرآنی در قالب ژانرهای ادبی از قبیل حکایت، تمثیل، داستان کوتاه، نیمه بلند و بلند و ... فقط برای تقریب به ذهن و سهولت کار بررسی صورت می‌گیرد، و گرنه نمی‌توان با سنجه‌ها و موازین ژانرهای ادبیات بشری نوع، قالب، کوتاهی، بلندی، واقعی، نمادین بودن و ... قصص قرآنی را تعیین کرد. شاید در حکم یک اصل کلی بتوان عنوان کرد که نوع و ژانر قصص قرآنی به مؤلفه‌های بسیاری از جمله

بافت برون زبانی^۱ و مختصات آن از قبیل «گوینده، شنونده، موضوع، موقعیت، مجرای ارتباطی، شکل پیام و غیره» (صفوی، ۱۳۸۴: ۲۰)، بافت درون زبانی^۲، مقتضیات سوره، شأن نزول سوره و در کل معنا و مقصود سوره‌ای که قصه را در خود جای داده است، بستگی تام دارد. برای نمونه، در داستان ذبح گاو در سوره بقره، آنجا که پای کشف حقیقت در میان است، داستانی به لحاظ حجم کوتاه، در قالب یک یا دو آیه ذکر می‌شود و آنگاه بحث اصلی سوره ادامه می‌یابد. از این حیث، اگر معیار اندازه و حجم کلمات را ملاک تعیین ژانر قصص قرار دهیم، این داستان فشرده را می‌توان در ژانر داستانک یا داستان بسیار کوتاه جای داد. اما همین داستانک به لحاظ ارائه دست کم دو لایه معنایی متناظر می‌تواند در نوع حکایت نمادین یا تمثیلی نیز قرار گیرد. اگر از دیدگاهی دیگر نگاه کنیم، می‌توان این داستانک را فشرده‌ای موجز از یک داستان بلند در نظر گرفت که فقط به اصل ماجرا و اشخاص اصلی و نتیجه کار اشاره کرده است. از نظر مسائل بافت، داستانک، نوعی قصه کوتاه است که در دل ماجرای بزرگتر (محورهای اصلی سوره بقره) درون‌های^۳ شده است. و این نوع درونه‌گیری، همان است که امروزه از آن به داستان در داستان یا چارچوب داستان^۴ تعبیر می‌کنند، یعنی داستانی که در دل داستان یا ماجرای (حقیقی یا تمثیلی) بزرگ‌تر می‌آید و کارکرد توضیحی، مضمونی و کنشی دارد که در جای خود بدان اشاره می‌کنیم. بنابراین، این داستان خارج از بافت کنونی خود ممکن است به منزله داستانی انداموار با معنایی تازه جلوه کند، حال آنکه در بافت اصلی خود برای کمک به روشن شدن حقیقت یا مواردی از این دست، انتخاب و ارائه شده است. برخی داستان‌ها می‌توانند در عالم واقع عیناً رخ دهند و باور آنها برای خوانندگان آسان‌تر است و برخی از داستان‌ها با اینکه کاملاً واقعی‌اند اما باور آنها با معیارهای جهان فیزیکی اندکی سخت دیرپاب است. این داستان‌ها ذیل ژانر کرامات قرار می‌گیرند که بررسی آنها را به مجال دیگری مؤکول می‌کنیم. برخی داستانها مثل

1 - context

2 - co-text

3 - embedded

4 - frame story

داستان یوسف که در یک سوره آمده است؛ می‌تواند با توجه به معیار رمان‌نویسی امروز، یک رمان یا داستان بلند به شمار آید که اتفاقاً تمام معیارهای یک داستان منسجم را از تعدد اشخاص و صحنه‌ها گرفته تا حوادث و مسایل اساسی و بنیادین دربارهٔ حالات روحی، روانی و فکری آدمیان و به ویژه رابطهٔ احساسی میان افراد در خود جای داده است. اما از سویی دیگر، ویژگی منحصر به فرد اسلوب فشرده و بریده بریدهٔ بیان قرآنی سبب می‌شود که این داستان بلند را مجموعهٔ اپیزودها یا داستان‌های کوتاه و بلند مرتبط یا مستقل از یکدیگر نیز به حساب آوریم. برخی دیگر از قصص قرآنی در گذشته رخ داده‌اند و قرآن آنها را بنا بر ضرورت و سیاق کلام و سوره- فشرده یا به تفصیل- نقل می‌کند. عمدهٔ قصص انبیاء این‌گونه است. اما برخی دیگر از حوادث قرآنی هنوز به وقوع نپیوسته است اما به نص صریح قرآن به زودی به وقوع خواهد پیوست. این حوادث که عمدتاً در سوره‌های کوتاه مکی و پایانی قرآن ذکر شده‌اند، چنان با مهابت و صلابت از وقوع حوادث خبر می‌دهند که کوچکترین شکی در وقوع آنها در ذهن باقی نمی‌ماند. این داستان‌های معطوف به آینده، حوادث کلی جهان آخرت را گاهی در یک یا دو آیه با استواری و ضرباهنگی بس کوبنده، تصویر سازی کرده است. به دیگر سخن، کل ماجرای آتی جهان موجزوار ذکر شده است. از این نظر، این ماجراهای آتی و کوبنده را که می‌توان از آنها به آیه- داستان^۱ نیز تعبیر کرد، با هیچ‌یک از ژانرهای متداول ادبی همخوانی و سازگاری ندارد. پس چه باید کرد؟ پیداست که موازین ژانربندی آثار ادبی بشری نمی‌تواند آنچنان که باید و لازم است، در ژانربندی قصص قرآنی، کارآمد و پر توان به کار آیند. با این حال، به نظر می‌آید که بتوان با توجه به دو معیار صوری یعنی حجم و اندازه و معیار محتوایی که معیارهای واقعگرایی و حقیقت‌مانندی را نیز شامل می‌شود، الگویی برای ژانربندی قصص قرآنی ارائه داد. از حیث معیار صوری حجم و اندازه و بدون توجه به مسایل محتوایی، قصص قرآنی را می‌توان در گونه‌های داستانی^۲، داستان کوتاه^۳، داستان کوتاه بلند^۱، رمان کوتاه^۲، و رمان بلند^۳ و ... جای داد. از حیث

1 - verse-story

2 - short short story

2 . Verse-story

3 . short story

مسایل محتوایی و فارغ از معیارهای حجم و اندازه، می‌توان قصص قرآنی را در پرتو معیارهای فرعی واقع‌گرایی و حقیقت‌مانندی، در زمره لطیفه^۴، حکایت اخلاقی^۵، تمثیل^۶، خرق عادات یا کرامات و امثالهم جای داد. گفتنی است که برخی از این گونه‌ها مثل حکایات اخلاقی و لطیفه‌ها بنا بر ویژگی‌های ساختاری، در زمره گونه‌های گروه اول از قبیل داستانک و داستان کوتاه نیز جای می‌گیرند. البته این ژانرها بدون آنکه به معیاری خاص متعلق باشند، می‌توانند از ویژگی‌های زبانی و بلاغی قرآن- مستقیم یا غیرمستقیم- استفاده کنند. از آن جمله می‌توان به تصویر و تصویرپردازی در قالب تشبیه، تمثیل، استعاره و دیگر صنایع ادبی از قبیل شوخ طبعی و طنز^۷، کنایه^۸، و ابهام، ویژگی‌های زبانی و سبک‌شناختی گوناگون (التفات، سجع و آهنگ آیات، ایجاز کلامی شامل فشردگی و حذف، همپایگی، تکرار و ...) اشاره کرد. مستنصر میر از زاویه‌ای دیگر ژانرهای پیش گفته را در دو ژانر اصلی‌روایی (قصص قرآنی) و ژانرهای شاعرانه (ویژگی‌های زبانی و سبکی قرآن) قرار داده است:

ژانر روایی در سوره‌هایی پراکنده است که وقایع تاریخی اقوام پیشین به دعوت الهی و سرنوشت آنان را نقل می‌کنند (سوره‌های "هود"، "انبیاء"، و "مؤمنون")؛ سوره یکصد و یازده آیه‌ای یوسف داستان کامل حضرت یوسف را شرح می‌دهد. با این حال، بندرت پیش می‌آید که روایتی تمام و کمال در یک سوره بیاید. در کل، اشاره قرآن به داستانها، بستگی به بافت و زمینه سوره دارد. وانگهی، روایت قرآنی، موجز و گزینشی است و فقط به آن عناصری از داستان اشاره می‌کند که از منظر اخلاقی بسیار حائز

1. long story
2. novelette
3. novel
4. anecdote
5. parable
6. allegory
- 7 - humor
- 8 - irony

اهمیت است. ...اغلب، سرآغاز داستان با عبارت "اذ" یا "واذ"
("زمانی" و "زمانی") یا "اذکر" (به یاد آور) آغاز می‌شود؛ (میر،
۲۰۰۶: ۹۶).

تمام ژانرهای داستانی قرآنی را می‌توان به تعبیری، در زمره روایت جای داد و این
گونه گفت که چون این ژانرها به طرق گوناگون داستان/ سرگذشت/ واقعه‌ای را نقل
می‌کنند، پس روایتند و از این رو، می‌توان با رویکرد روایت‌شناختی آنها را برکاوید.

سنخ‌شناسی عمل روایت / روایتگری در قصص قرآنی

قصص قرآنی و عمل روایتگری در قصص قرآنی را می‌توان نسبت به زمان وقوع
رخدادها، به سه دوره گذشته، حال و آینده تقسیم کرد. برخی از قصص قرآنی،
سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین را برای تسکین قلب پیامبر و هدایت مومنان واقعی و پند
و اندرز روایت شنوهای فعلی (مردم همعصر پیامبر یا سایر خوانندگان) نقل می‌کنند؛
برخی دیگر، از حوادث زمان حال یا آینده نزدیک عصر پیامبر خبر داده و ماجراها و
رخدادهای زندگی پیامبر با قومش را شرح می‌دهند؛ برخی دیگر عمدتاً، از حوادث
هولناک آینده خبر می‌دهند که یا خیلی زود به وقوع می‌پیوندند و مردمان همعصر
پیامبر آن را از نزدیک شاهدند (برای نمونه، خبر غلبه رومیان بر ایرانیان) و یا در آینده
دورتر قرار است رخ دهند و عمدتاً به حوادث هولناک روز قیامت اشاره می‌کنند. قرآن
این آینده‌نگری را چنان استادانه و تأثیرگذار به تصویر می‌کشد (در سوره‌های مکی) که
وقوع هر لحظه آنها دور از انتظار نیست. از حیث روایت‌شناختی، شیوه روایتگری قصص
تابع زمان وقوع رخدادهاست و به چهار نوع تقسیم می‌شود: (۱) داستان و رخدادهایش به
تمامی در گذشته رخ داده‌اند؛ سپس، داستان برای دیگران نقل می‌شود (روایت ما بعد/
پسینی). عمده حوادث و قصص انبیاء از این گونه‌اند. (۲) داستان و رخدادهایش هنوز رخ
نداده‌اند اما وقوع آنها پیش بینی می‌شود (روایت ماقبل / پیشینی). عمده این داستان‌ها
در سوره‌های کوتاه مکی قرار گرفته‌اند و حوادث مربوط به روز قیامت را به تصویر
می‌کشند. اینگونه‌ها قصص نه کلامی بلکه عمدتاً مبتنی بر تصویر و تصویرسازی‌اند.
حوادث و رخدادها بر خلاف سایر انواع روایت، سیر خطی یا غیر خطی ندارند و از نوعی

بی‌زمانی و بی‌مکانی تبعیت می‌کنند. چنانکه ماهیت اینگونه حوادث می‌طلبید. ۳) روایت‌هایی که همزمان با نقل شکل می‌گیرند (روایت همزمان). رخدادهای زندگی پیامبر و در کل حوادث زندگینامه ایشان از این شمار است. ۴) روایتگری و وقایعی که روایت می‌شوند به‌گونه‌ای متناوب و یک در میان ذکر می‌شوند (روایت میان افزود). نمونه این روایتگری، داستان‌های تولد مریم، یحیی و عیسی علیهم السلام است که به تناوب در سوره آل عمران آمده است. این نوع روایتگری به شگرد «داستان در داستان» دامن می‌زند. البته به نظر می‌آید روایتگری مابعد در قصص قرآنی الگوی غالب است.

وجوه تمایز / تشابه قصص قرآنی با گزارش‌های تاریخی، افسانه، قصه عامیانه

و اسطوره

به نظر می‌آید قصص قرآنی با گزارش‌های تاریخی، افسانه‌ها^۱، قصه‌های عامیانه^۲ و اسطوره^۳ نیز فرق دارد. واژه تاریخ معمولاً چند معنا دارد. گاه، به وقایع یعنی به رخدادها و حوادث تاریخ نظر دارد و گاهی، به ثبت یا گزارش وقایع و مآوقع تاریخی^۴ اشاره می‌کند. این واژه از ریشه یونانی *historia* می‌آید که به معنای «پرسیدن»، «جستجو کردن» و «در پی اطلاعات بودن» است. در زبان فارسی، واژه تاریخ از مصدر باب تفعیل می‌آید و ریشه آن «أَرَخَ و وَرَخَ» است که معرب «ماه روز» بوده و بعد به مورخ تبدیل می‌شود. تاریخ، نگارش وقایعی خاص است که زمان، مکان، ماجراها و افراد خاص دارد و در واقع، گزارش رویدادهایی است که اتفاق افتاده است (تمیم‌داری، ۱۳۷۹: ۲۰). به دیگر سخن، منظور از تاریخ، مطالعه وقایع یا مطالعه گزارش وقایع است. البته، تاریخ‌نگاری واقعی با تاریخ‌نگاری قرآنی که در قالب قصص و سرگذشت اشخاص، اقوام و ازمنه واقعی آمده، اندکی فرق دارد. در واقع، در قرآن هدف از تاریخ، ثبت دقیق و نعل به نعل زندگی افراد و رخدادها نیست. در قرآن به بیش از بیست و پنج پیامبر، فرزندان و

1 . legend

2 . folktales

3 . myth

4 . historiography

اقوام نزدیک آنها، چندین تن افراد صالح و ناصالح (لقمان، طالوت، هامان، هارون، قارون و ابوالهلب)؛ اقوام گوناگون (عاد، ثمود، مدین، لوط، یهود و نصارا)؛ اماکن تاریخی (بابل، مصر، یثرب، مکه و مسجدالحرام)؛ موجودات ماورایی (ملایکه و اجنه) و ... اشاره شده است، اما قرآن تمام سرگذشت این افراد و اقوام را ثبت نکرده است بلکه در راستای اهداف الهی و دین شناختی که در قالب آیات و سوره‌ها آمده، بخش‌هایی از تاریخ آنها را برگزیده و گزارش کرده است. قرآن در سیر تاریخ‌نگاری نگرش تاریخی خود بر چند پایه استوار است. معارف به برخی از این محورها اشاره کرده است. تاریخ‌نگاری قرآن بر محور زندگی انبیاء و صالحین قرار دارد؛ تاریخ‌نگاری مجمل و گزینشی است و بر اساس عبرت‌گیری و عبرت‌آموزی قرار دارد (معارف، ۱۳۸۵: ۱۸). اما البته از برخی جهات، تاریخ‌نگاری قرآنی در قالب قصص با گزارش‌های تاریخی متفاوت است. اول اینکه، امکان سهو و خطا در گزارش‌های تاریخی به تمامی منتفی نیست؛ دوم، گزارش‌های تاریخی ماده خام اولیه را برای قصص قرآنی فراهم می‌آورند. فراموش نکنیم که هردو از واژه انگلیسی *story* و *history* از ریشه یونانی و لاتین *historia* گرفته شده‌اند. اگرچه واژه *history* به لحاظ مطابقت با حقایق و ماجراهای واقعی، تا حدودی از واژه *story* محدودتر و محصورتر است. سوم، گزارش‌های تاریخی، حاصل مشاهدات و یادداشت برداری‌های دیگران است بدان گونه که در منابع پیشین آمده است. امکان دستکاری و جعل حوادث به تمامی منتفی نیست. بیفزاییم که در این گزارش‌ها بزرگ جلوه دادن مسایل قومی و نژادی یک ملت و کوچک جلوه دادن سایرین ناممکن نیست. از این جهات، قصص قرآنی با گزارش‌های تاریخی فرق دارد. با این حال، گزارش‌های تاریخی و سرگذشت‌های پیامبران، ملل، اقوام و مردمان پیشین از این نظر که به واقع رخ داده‌اند، با قصص قرآنی همخوانی دارند. از سویی دیگر، هوارد جونیور در مقاله "کتب تاریخی عهد عتیق"، چند ویژگی برای روایت‌های تاریخی بر شمرده که این ویژگی‌ها ظاهراً با قصص قرآنی همخوانی دارند. روایت‌های تاریخی کتاب مقدس، تاریخ محوری، هنرمندانه، سرگرم‌کننده (هرچند قصص قرآنی صرفاً جنبه سرگرم‌کنندگی ندارند)، مردم شناختی بودن و گزارشی از ملل و اقوام پیشین ارائه دادن، گزینش‌شدگی، منسجم و یکپارچه بودن، واقعیت‌مبنایی، برانگیختن خواننده/شنونده و جنبه دین‌شناختی آن‌ها

از این قبیل است (جونور، ۱۹۹۳: ۴۵). قصص قرآنی علاوه بر این ویژگی‌ها، اهدافی دیگر را نیز دنبال می‌کند از جمله این که قلب پیامبر^(ص) را تسکین می‌دهد؛ مومنین واقعی را هدایت و راهنمایی می‌کند؛ به کج‌اندیشان به طرزی هنرمندانه و ظریف پند و اندرز می‌دهند.

اسطوره که در قرآن در عبارت «اساطیر الاولین» آمده است، معادل واژه myth انگلیسی است که از واژه یونانی mythos یونانی مشتق شده و به معنای «شرح، خبر و قصه» (اشرفی، ۱۳۸۲: ۱۲۲) است. ارسطو، آن را اصل و اساس شعر می‌داند (زرین‌کوب، ۱۳۵۳: ۲۱). در قرآن واژه اسطوره به معنای افسانه و داستان پیشینیان آمده است و در واقع، واژه‌ای است که مخالفان قرآن به جای حقایق راستین قرآن به کار می‌برند. به نظر می‌آید عمده این افسانه‌ها ریشه در قصه بافی‌های یهودی و نصرانی دارد که در ۹ آیه (آیه ۲۵ سوره انعام؛ آیه ۳۱ سوره انفال؛ آیه ۲۴ سوره نحل؛ آیه ۶۸ سوره نمل؛ آیه ۸۳ سوره مومنون؛ آیه ۸۳ سوره فرقان؛ آیه ۱۷ سوره احقاف؛ آیه ۱۵ سوره قلم و آیه ۱۳ سوره مطففین) بدان اشاره شده است. در سوره انعام، مخالفان در برابر معجزات پیامبر و از پی عدم ادراک آیات قرآنی، عبارت افسانه یا داستان‌های جعلی گذشتگان را به کار می‌برند. در آیه ۳۱ سوره انفال، مخالفان، آیات را با داستان‌های پیشین هم‌ارز می‌دانند که به گمان خودشان نقل و بازگویی آنها، امری آسان است. در آیه بعد، مخالفان آنچه را نازل شده است، داستان ساختگی گذشتگان می‌دانند. در آیات ۶۸ سوره نمل، ۲۴ سوره نمل و ۸۳ سوره مومنون، مخالفان، تصور می‌کنند که آیات قرآن همان است که پیش‌تر به اجدادشان وعده داده شده است. در آیات بعدی نیز مخالفان کلام مکتوب قرآنی را افسانه پیشینیان می‌دانند. همانگونه که پیداست در قرآن اسطوره به معنای داستان‌های ساختگی پیشینیان آمده است که مخالفان قرآن برای مقابله، آن را به کار می‌برند. از این حیث، اسطوره در فرهنگ اسلامی بار معنایی مثبت ندارد. هایلن می‌نویسد:

«تفاوت آشکار میان میتوس^۱ (داستان‌های دروغین) و لوگوس^۲ (داستان‌ها و کلام درست و مستدل) به ارسطو برمی‌گردد و از آن

1 . mythos

2 . logos

زمان به بعد در جامعه غربی سایه گسترانیده است. در کل، این دسته‌بندی را در غرب برای تمایز میان حقیقت و دروغ به کار می‌برند و به طرز موفقیت آمیز نیز در تمایز علم (منطق) و سایر مفاهیم مثل خرافه یا دین (اسطوره) به کار آمده است. از آنجا که تاریخ به مقوله علم تعلق دارد، پس با اسطوره در تضاد است - تمایزی که تبعاتی را برای دسته‌بندی تاریخ‌نگاری اسلامی نیز در پی آورده است» (هایلن، ۲۰۰۷: ۲۲).

به زعم‌هایلن، از جمله دلایل اینکه چرا روایت‌های اصلی اسلامی در مقوله اسطوره جای نمی‌گیرند، این است که اسطوره را داستان‌های خیالی در نظر می‌آورند. شاید از همین روست که دوندس (Dundes) در کتاب خود با نام *افسانه پیشینیان؟ فولکلور در قرآن* در صدد برآمده که در مقام مردم شناس (که البته به نظر می‌آید شناخت کاملی از جامعه مسلمانان ندارد) قصص قرآنی را در زمره افسانه‌های پیشینیان جای داده و با کمک گرفتن از الگوی آرانه - تامپسون (۱۹۶۱)^(۱) داستان‌های قرآنی و از جمله اصحاب کهف، موسی و خضر و نیز حضرت سلیمان و مورچه را در این الگو جای دهد. طبق این الگو، اصحاب کهف با سبک داستان ۷۶۶ آرانه - تامپسون یعنی "هفت آرمیده"؛ موسی و خضر با رده ۷۵۹ یعنی "فرشته و معتکف" و سلیمان و مورچه با رده ۶۷۰ یعنی "زبان حیوانات"، متناظر است. دوندس پس از برقراری این تناظر نتیجه دلخواه و یکسونگرانه خود را می‌گیرد که قرآن مشتمل بر اساطیرالاولین است و وجود این اساطیر در قرآن (و نیز در انجیل) به هیچ وجه ناسازگار با اصل الهی مسلم آنها نیست (دوندوس، ۲۰۰۳: ۵۵). البته پاسخ به شبهاتی که ایشان مطرح می‌کند؛ در این مجال نمی‌گنجد، لیکن این سخن به این معنا نیست که قصص قرآنی با اساطیر هم ارز است. علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان* در تفسیر آیه ۲۵ انعام چنین می‌آورد:

"اساطیر" جمع "اسطوره" و.. مبرد نقل کرده به معنای دروغ و خدعه است، و گویا ریشه این لغت "سطر" بوده که به معنای صفی از نوشته و یا از درخت و یا از انسان است، آن‌گاه در

مجموعه و منظومه‌ای از اخبار کاذب غلبه استعمال پیدا کرده است (موسوی، ۱۳۷۴، جلد ۷: ۷۲-۷۱).

نیز ایشان در تفسیر آیه ۳۱ سوره انفال می‌نویسد: کلمه "اساطیر" به معنای احادیث و جمع "اسطوره" است و بیشتر در اخبار خرافی استعمال می‌شود. راغب نیز در مفردات می‌گوید:

"سطر"، هم به فتحه سین و سکون طاء و هم به فتحه هر دو استعمال می‌شود، که هم در کتابت و نوشته به ردیف و هم در درختان کاشته شده به ردیف، و هم در مردمی که به ردیف ایستاده باشند بکار می‌رود، و جمع آن اسطر و سطور و اسطار می‌آید... اساطیر الاولین به معنای نوشته‌هایی از دروغ و خرافات است که اهلش به خیال خود آن را مقدس می‌شمرده‌اند (همان، ج ۹: ۸۷).

به هر جهت، اسطوره هر نوع قصه و داستانی است که زمانی مردمان بدان معتقد بوده و ایمان داشته‌اند اما به مرور زمان و احتمالاً با کشفیات علمی دنیای مدرن، آن قصه‌ها به خرافه بدل شده‌اند. زرین کوب می‌نویسد: اساطیر یک سلسله روایات است که به‌عنوان سنن حفظ و نقل می‌شوند و راویان آنها برخلاف قصه‌های عادی، اسطوره‌ها را راست می‌پندارند، گویی رخدادهای آنها واقعاً رخ داده است (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۳۲). اساطیر، روی هم رفته کشف و ادراک بدوی انسان را به صورت قصه و افسانه بیان می‌کند (همان: ۳۶). افسانه نیز هرگونه داستان، حکایت، گزارش راست یا ناراست درباره افراد تاریخی و واقعی است. جوادی آملی در تمایز قصه‌های قرآنی از اسطوره و افسانه می‌نویسد:

اسطوره‌ها و افسانه‌ها مبدأ عقلی و قلبی و استدلالی ندارند و... ساخته و پرداخته خیال‌اند. لذا گاهی پیام مثبت دارند و گاهی پیام منفی... اما قصه‌های دینی واقعیتی است که به صورت تاریخ، داستان و یا کلام متوالی ظهور کرده است... اصل قصص قرآنی یک امر واقعی

است که به صورت‌های مختلف (اعم از کلمه کوتاه و گاهی قصه)

تنزل کرده است (جوادی، ۱۳۷۲: ۷).

با این اوصاف، قصص تاریخی با اینکه قصه‌اند و به لحاظ تاریخی، رخ داده‌اند یا در آینده رخ می‌دهند، با اسطوره و افسانه به تمامی فرق دارند؛ چرا که به مرور زمان و احتمالاً با کشفیات علمی دنیای مدرن، آن قصه‌ها به خرافه بدل نمی‌شوند و صحت آنها زیر سؤال نمی‌رود. ویلیام بسکام^۱ نمودار زیر را برای دسته‌بندی اسطوره، افسانه و قصه عامیانه ارائه می‌دهد (هایلن، ۲۰۰۷: ۲۲):

گونه	عقیده	زمان	مکان	نگرش	اشخاص اصلی
اسطوره	حقیقت	گذشته دور	جهان‌های گوناگون	مقدس	غیرانسان
افسانه	حقیقت	گذشته نزدیک	دنیای امروز	دنیوی یا مقدس	انسان
قصه عامیانه	داستان	همه زمان	همه مکان	دنیوی	انسان یا غیرانسان

قصص قرآنی در نمودار بسکام جایی ندارند چون گرچه در برخی وجوه با مؤلفه‌های این نمودار همپوشانی دارند، در مجموع به دلایلی که برشمردیم، با آنها وجوه افتراق بسیار دارد. جوادی آملی می‌گوید:

خدا داستان‌های قرآنی را احسن القصص می‌داند... یعنی زیباترین کلام که نه در گفتار و فصاحت و بلاغتش نقص و عیب راه پیدا می‌کند و نه در مضمون و محتوای آن سستی راه دارد. کلامی است زیبا، عقل پسند، دلپذیر و گوش نواز (جوادی، ۱۳۷۲: ۱۰).

نتیجه گیری

سنخ‌شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی از منظر روایت‌شناسی نشان می‌دهد که این قصص از یک سو، با گونه‌های روایی از جمله قصه‌های ادبیات عربی پیش از اسلام فرق دارد و از دیگر سو، از سایر ژانرهای ادبیات بشری مانند افسانه، اسطوره و گزارش تاریخی تفاوت دارد. قصص قرآنی به لحاظ روایت‌گری با سایر واژگان قرآنی از جمله خبر، حدیث و نبأ، همپوشانی و به لحاظ سنخ‌شناسی با مؤلفه‌های داستان/ فابولا/ طرح اولیه و متن/ سیوژه/ طرح نهایی مورد نظر روایت‌شناسان نیز همخوانی دارند؛ در عین حال، این قصص ویژگی‌های منحصر به فرد خود را نیز دارند که آنها را از سنخ‌شناسی ادبیات بشری متمایز می‌کنند؛ در واقع، قصص قرآنی گرچه در نقل داستان و روایت‌گری ممکن است با ژانرهای روایی بشری یعنی اسطوره، قصه و گزارش‌های تاریخی مرز مشترک جزئی پیدا کنند، ناراست، دروغین و خرافی بودن این قصص به تمامی منتفی است. از این رو، ضروری است که در اشاره به داستان‌های قرآنی از واژه قصص استفاده کنیم و نه قصص که جمع قصه است و ادبیات بشری را به ذهن متبادر می‌کند. چه این یکسان‌انگاری در پاره‌ای موارد سبب شده است که آنچه امروزه اسرئیلیات نامیده می‌شود، جای زبان وحیانی قصص قرآنی را بگیرد.

پی‌نوشت

۱. شاخص سبک داستانی آرانه- تامپسون ابزار مناسب و آماده‌ای برای اشاره به قصه‌های عامیانه (و نه قرآنی) فراهم می‌کند. برای نمونه، در این الگو، تقریباً ۲۰۰۰ قصه از گونه داستانهای هند و اروپایی و انواع قصه‌های سامی فهرست شده است.

منابع

- اسکندری، احمد و مصطفی عنانی (۱۳۷۳) تاریخ ادبیات عرب، ترجمه محمد رادمنش، تهران، جامی.
- اشرفی، عباس (۱۳۸۲) مقایسه قصص در قرآن و عهدین، تهران، داستان.
- بهروز، اکبر (بی تا) تاریخ ادبیات عرب، تبریز، دانشگاه تبریز.
- پروینی، خلیل (۱۳۷۹) تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن، تهران، فرهنگ گستر.
- تمیم‌داری، احمد (۱۳۷۹) داستان‌های ایرانی (۱)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- تولان، مایکل جی. (۱۳۸۳) درآمدی نقادانه- زبان شناختی بر روایت، ترجمه ابوالفضل حری، تهران، فارابی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲) "قصه دینی: گفتگو با حضرت آیت اله جوادی آملی". فصلنامه فارابی، دوره ششم، سال اول، ش. ۲۱، صص. ۴-۲۰.
- حری، ابوالفضل (۱۳۸۷) «احسن القصص: رویکرد روایت‌شناختی به قصص قرآنی»، فصلنامه نقد ادبی دانشگاه تربیت مدرس، ش. ۲، صص. ۸۳-۱۲۲.
- حسینی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۷) مبانی هنری قصه‌های قرآن، تهران، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- خراسانی، مهدی (۱۳۷۱) "راهنمای پژوهش در داستان‌های قرآن". آیین پژوهش، سال سوم ش. ۱۵، صص. ۹۸-۱۰۲.
- ریمون-کنان، شلومیت (۱۳۸۷) روایت داستانی: بوطیقای معاصر، ترجمه ابوالفضل حری، تهران، نیلوفر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۳) فن شعر ارسطو، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) تاریخ در ترازو، درباره تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، تهران، امیرکبیر.
- شریف، محمود بن (۲۰۰۲) القصة فی القرآن، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- صادق‌پور، محمد حسین (۱۳۷۶) "نگاهی به ویژگی‌های ساختاری داستان‌های قرآن". مشکوه شماره‌های ۵۴-۵۵، صص ۲۷۱-۲۸۵.
- صفوی، کورش (۱۳۸۴) فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲) پرتوی از قرآن، چاپ چهارم (در نرم افزار الکترونیکی جامع‌التفاسیر قرآن مرکز تحقیقات اسلامی نور)، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- الفاخوری، حنا (۱۳۶۱) تاریخ ادبیات عرب، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، طوس.

- قرائتی، محسن (۱۳۸۳) تفسیر نور، چاپ یازدهم (در نرم افزار الکترونیکی جامع التفاسیر قرآن مرکز تحقیقات اسلامی نور)، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱) قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه (در نرم افزار الکترونیکی جامع التفاسیر قرآن مرکز تحقیقات اسلامی نور).
- معارف، مجید (۱۳۸۵) «روش قرآن در طرح وقایع و سرگذشت‌های تاریخی». صحیفه مبین، شماره ۳۹: ۷-۸.
- موسوی همدانی، سید محمد باقر (۱۳۷۴) ترجمه تفسیر المیزان، چاپ پنجم (در نرم افزار الکترونیکی جامع التفاسیر قرآن مرکز تحقیقات اسلامی نور)، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۶) ادبیات داستانی: قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان، تهران، مهناز.
- هاشم‌زاده، محمد علی (۱۳۷۲). "استدراک کتاب‌شناسی قصه‌های قرآن". آینه پژوهش، ش. ۲۰، صص. ۹۴-۱۰۸.

- Abbot, H. Porter (2002) *The Companion Introduction to Narrative*, Cambridge University Press.
- Abu-Zayd, Nasr (2003). "The Dilemma of the Literary Approach to the Qur'an". *Alif: Journal of Comparative Poetics*, No. 23, Literature and the Sacred. pp. 8-47.
- Chatman, Seymour (1989). *Story and Discourse: Narrative structure in Fiction and Film*. Ithaca and London: Cornell university press.
- Dundes, Alan (2003). *Fables of the Ancients? Folklore in the Qur'an*. Lanham, Maryland: Rowman & Littlefield.
- Howard, Jr., David M (1993) *An Introduction to the Old Testament Historical Books*, Moody Press.
- Hylén, Torsten (2007) *Husayn, the Mediator: A structural Analysis of the Karbalā' Drama according to Abū Ja'far Muhammad b. Jarīr al-Tabarī (d. 310/923)*. Uppsala University.
- Johns, A. H. (1993) "The Quranic presentation of the Josephic story" in *Approaches to the Quran*. ed. G.r" Hawting and et. al. Routledge. pp 37-70.
- Malti-Douglas, Fedwa (1985) *Structures of Avarice The Bukhala in Medieval Arabic*

- Literatur. Leiden and E.J.Brill,
Mir, Mustansir (1988) "The Quran as Literature" Religion and
Literature 20, no. 1.
Mir, Mustansir (2006) "Language" in The Blackwell Companion to
the Quran, Ed. By Andrew Rippin.
Blackwell.
Schlomith, Rimmon-Kenan (2002) Narrative Fiction: contemporary
poetics, Routledge, London.